

یست عمل

ناظم حکمت

برگردان رسول یونان





## فهرست

۵	یادداشت مترجم ..
۷	سرگذشت پرماحرا .. ..
۹	سرگذشت پرماحرا
۱۵	نامه‌هایی از ناظم حکمت ..
۳۱	یادداشتی از ناظم حکمت .. ..
۳۳	حساب زندگی و شعرم .. .. .
۴۱	یک کاسه عسل ..
۴۳	ترانه‌ی راه ..
۴۵	خورشید ..
۴۶	حسته شدی ..
۴۷	باد .. ..
۴۸	کاش
۴۹	ریز باران ..
۵۱	حانه‌ها .. ..
۵۳	گره سامیه ..
۵۴	به تو می‌اندیشم
۵۶	درست ..
۵۸	بر فراز ...
۶۰	همسرم تا ..
۶۳	کشتی ..
۶۴	شک .. .. .
۶۶	شب عید ..
۶۸	آن‌ها دشمنان
۶۹	آن‌ها دشمن .....



۷۰	در بیشه زار برفی شب
۷۳	حبر
۷۴	حوش آمدی
۷۶	هیچ درختی اینگونه شگفت‌انگیز میوه نداده است
۷۸	حکایت يك حدایی
۸	درباره‌ی زندگی
۸۲	چشم‌هایت ..
۸۴	درباره‌ی زندگی
۸۵	گرما .. ..
۸۷	توبت من
۸۸	سکوت
۹۰	ریباترین دریا
۹۱	تو ..
۹۲	ضمیمه‌ی يك نامه
۹۵	قلب من
۹۷	دوست داشتی تو
۹۸	چشم‌های تو
۹۹	کنار رود دناگفته شده است
۱۰	سفر کرده
۱۰۲	شاید من ..
۱۰۴	دست راستم
۱۰۶	درخت گردو
۱۰۸	تولد
۱۱	کسرتوی دومینور شماره يك ساستین ناح
۱۱۳	درباره‌ی شعرم
۱۱۴	کسی در صف ایستاده است
۱۱۶	مرگ کسی که در صف ایستاده بود
۱۱۷	پاریس بی تو
۱۱۸	از صوفیه
۱۲۱	انسانیت بزرگ
۱۲۳	حوش آمدی همسرم!
۱۲۵	وصیت ..



## سرگذشت پرماجرا

ناظم حکمت در سال ۱۹۰۲ میلادی به دنیا آمد پدرش «حکمت بیگ» پسر «محمدناظم پاشا» و مادرش «حلیله خانم» دختر «انور پاشا» بود کودکی او در شهرهای سالونیک و «حلب» و «استانبول» گذشت

ناظم پس از تمام کردن مدرسه در سال ۱۹۱۸ میلادی وارد نیروی دریایی شد، و در همین زمان بود که پدر و مادرش از هم جدا شدند و مادرش برای تدریس نقاشی به پاریس رفت

ناظم دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۰ به دنبال بیماری ریوی از خدمت معاف شد یونیفرم نظامی را از تنش درآورد و ترحیح داد فقط بنویسد و با شعرهایی که در روزنامه‌ها و مجلات چاپ کرد توانست خود را در محافل هنری مطرح کند.

در آن سال استانبول در اشغال متفقین بود او با روحیه‌ی آزادی خواهانه‌ای که داشت نتوانست آنجا بماند، به «آنتولی» رفت تا به عنوان یک میهن پرست به «مصطفی کمال» که پرچم قوای ملی را به اهتزاز در آورده بود، بپیوندد اما وقتی به آنکارا رسید نتوانست در جنگ استقلال شرکت کند، به خاطر بیماری ریه او را نپذیرفتند با این همه ناظم بحواست به استانبول برگردد در آنتولی ماند و در نهایت در قصه‌ی بولو معلم شد

چندی نگذشت او در بولو محبوب شد و به همین خاطر خوانین و متنفذین محلی تصمیم گرفتند او را بکشند صیاء حلمی حاکم روشنفکر بولو حانش را





نجات داده، بعد نظر او را به انقلاب روسیه معطوف کرد. سرانجام ناظم همراه دوستش نورالدین والا به سمت روسیه راه افتاد.

او در سال ۱۹۲۲ میلادی در مسکو وارد دانشگاه بین‌المللی شرق شد و رشته‌ی علوم سیاسی را انتخاب کرد. ناظم در این دانشگاه دوستان زیادی پیدا کرد که «برهت» یکی از آنها بود. ناظم با او ازدواج کرد اما ازدواج آنها بیشتر از یک سال دوام نیاورد.

ناظم در سال ۱۹۲۴ میلادی پس از پایان جنگ جهانی اول و سرنگونی «سلطان عبدالحمید دوم» به استانبول برگشت. مصطفی کمال (آتاتورک) به عنوان اولین رئیس جمهور ترکیه انتخاب شده بود و اوضاع تقریباً بر وفق مراد بود، مادرش نیز از پاریس برگشته بود. در محلات شروع به کار کرد. به فکر بیدار کردن طبقات محروم جامعه بود. برای اینکه راحت کار کند به ازبک رفت اما سلطت طلبان که در همه جا نفوذ داشتند او را تهدید کردند که نویسد اما ناظم سماحت کرد. سرانجام او را در روز دوازدهم آگوست سال ۱۹۲۵ در دادگاه استقلال آنکارا عیانی محاکمه کرده، به پانزده سال حبس محکوم کردند. ناظم حکمت چون گماهی مرتکب نشده بود تن به مجازات نداد و مخفیانه با تغییر چهره سوار کشتی شد و به روسیه گریخت.

او دو سال آنجا ماند و در زمینه‌های ادبی فعالیت کرد و با آدم‌های بزرگی مثل «ولادیمیر مایاکوفسکی» شاعر مشهور و «میرهود» کارگردان پرآوازه‌ی روسی و «محسن ارطعول» کارگردان مدرن ترک آشنا شد. همین‌طور در این مدت با دومین همسر خود «لنا» که پزشک بود ازدواج کرد.

ناظم در سال ۱۹۲۸ میلادی به دنبال یک عفو عمومی در ترکیه، از راه «باطوم» به ترکیه برگشت. اما به رغم قانون عفو عمومی در قصبه‌ی مرزی «هوپ» دستگیر و روانه‌ی زندان شد. اما چون بی‌گناه بود دو ماه بعد آزاد شد. در همین سال بار به خاطر نوشته‌هایش دستگیر و این بار به اعدام محکوم شد، اما دلایل کافی برای اعدامش وجود نداشت و بعد از یک سال و نیم آزادش کردند.

ناظم بعد از آزادی مدام نوشت و به پرخواننده‌ترین شاعر و نویسنده‌ی ترک تبدیل شد.

او در سال ۱۹۳۲ میلادی پدرش را از دست داد و در همین سال با سومین همسرش «پیرایه» ازدواج کرد.

ناظم حکمت در سال ۱۹۳۸ میلادی پس از مرگ آتاتورک و همزمان با شروع جنگ جهانی دوم به اتهام واهی شرکت در یک کودتای نظامی دوباره دستگیر شد.

از نظر دادگاه او متهم ردیف اول بود طی دو محاکمه به سی و پنج سال حبس محکوم شد. ناظم را ابتدا به زندان آنکارا و بعد به زندان جانقروی فرستادند. سپس به خاطر بیماری‌اش به زندان شهری بورسه منتقل کردند. او در زندان با وجود بیماری رماتیسم و سیاتیکی که داشت هرگز خود را بیاحت ضمن بافندگی و نجاری، نوشت و نوشته‌های خود را در سراسر جهان انتشار داد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم نام او دوباره سر زبان‌ها افتاد. در پاریس کمیته‌ی نجات ناظم با شرکت مردان بزرگی چون «پابلو نرودا»، «ژان پل سارتر»، «پابلو پیکاسو»، «برتولد برشت» و تشکیل شد و همچنین روشنفکران سراسر جهان خواستار آزادی او شدند. مادرش نیز بر روی پل گاتالی نشست و برای نجات او امضا جمع کرد. خود ناظم نیز در آوریل سال ۱۹۵۰ دست به اعتصاب غذا زد.

سرانجام دولت در برابر اعتراض‌ها نتوانست مقاومت کند و ناظم حکمت پس از تحمل دوازده سال حبس روز پانزدهم ژوئن سال ۱۹۵۰ میلادی آزاد شد و به خانه‌ی «منور آنداچ» رفت. او در اوج روزهای اعتراض و اعتصاب از همسرش پیرایه جدا شده بود.

چند ماه بعد پسرش محمد به دنیا آمد و او در چهل و نه سالگی پدر شد. حالا ناظم در کنار منور و محمد احساس خوشبختی می‌کرد، اما ماجرا در اینجا تمام نشد و مدتی بعد یک روز از نظام وظیفه به سراغش آمده و او را به خدمت